

پیشگفتار

دو قطب شمال و جنوب

خلق و خو ۱۳

مونته‌گومری، آلاباما ۱۴. اول دسامبر سال ۱۹۵۵. اوایل عصر. یک اتوبوس عمومی در ایستگاه توقف می‌کند و خانمی چهل‌ساله با لباسی موقر سوار می‌شود. با اینکه تمام روز در مغازه‌ی خیاطی تیره و تاریک، واقع در مجتمع تجاری مونته‌گومری ۱۵ روی میز اتو خم بوده است، با قامت راست حرکت می‌کند. پاهایش متورماند و شانه‌هایش درد می‌کنند. در نخستین ردیفِ بخش افراد رنگین‌پوست می‌نشیند و همچنان که اتوبوس پر از مسافر می‌شود، با آرامش این صحنه را تماشا می‌کند. تا اینکه راننده به او دستور می‌دهد جایش را به مسافری سفیدپوست بدهد.

زن فقط یک کلمه به زبان می‌آورد که به یکی از جرقه‌های بسیار مهم آتش اعتراض و مطالبه‌ی حقوق مدنی قرن بیستم تبدیل می‌شود، کلمه‌ای

که به امریکا کمک می کند به موجودیت بهتری از خود دست پیدا کند؛ «نه!»

راننده او را تهدید به دستگیری می کند.

رُزا پارکس ^{۱۶} می گوید: «همین کار را بکن.»

یک افسر پلیس سر می رسد. از پارکس می پرسد چرا از جایش بلند نمی شود.

او به سادگی پاسخ می دهد: «چرا همه شما به ما زور می گوید؟»

پلیس می گوید: «من نمی دانم، اما قانون، قانون است و شما اکنون بازداشتید!»

عصر روز محاکمه این زن و محکومیت او به رفتار آشوبگرانه، اعضای انجمن بهبود ارتباط

مونتگومری، ^{۱۷} در کلیسای باپتیست واقع در

خیابان هولت، ^{۱۸} فقیرترین بخش شهر، تجمع

می کنند. پنج هزار نفر برای حمایت از عمل

شجاعانه پارکس گرد هم می آیند. آن ها به صورت

فشرده در کلیسا جمع می شوند تا اینکه دیگر تمام

نیمکت ها پر می شود. بقیه با شکیبایی بیرون کلیسا

منتظر می‌مانند و از بلندگوها گوش می‌دهند.
مارتین لوتر کینگ جونیور [۱۹](#) خطاب به جمعیت
سخن می‌گوید: «زمانی فرا می‌رسد که مردم از
لگدمال شدن زیر پاهای آهنی ظلم و ستم به
ستوه می‌آیند. می‌رسد زمانی که مردم دیگر از
محروم شدن از آفتاب تابستان و ماندن در سرمای
کشنده زمستان خسته می‌شوند.»

او شجاعت پارکس را تحسین می‌کند. پارکس
بی‌آنکه چیزی بگوید می‌ایستد، حضورش کافی
است تا جمعیت را به هیجان آورد. این انجمن،
تحریم اتوبوس در سطح شهر را آغاز می‌کند که
۳۸۱ روز طول می‌کشد. مردم برای رفتن به محل
کارشان کیلومترها پیاده‌روی می‌کنند یا با غریبه‌ها
هم‌سفر می‌شوند. آن‌ها مسیر تاریخ امریکا را تغییر
می‌دهند.

من همیشه رزا پارکس را زنی بلندقامت و جسور
تصور می‌کردم، کسی که توانست به راحتی در
مقابل مسافران خشمگین یک اتوبوس بایستد. اما

وقتی در سال ۲۰۰۵ در ۹۲ سالگی از دنیا رفت، در سیل آگهی‌های ترحیم از او به‌عنوان فردی آرام، دل‌نشین و کوتاه‌قد یاد می‌شد. آن‌ها می‌گفتند رزا پارکس «محبوب و خجالتی» بود، اما

«دل‌وجرئی همچون شیر» داشت. تمام آن

نوشته‌ها مملو از عباراتی همچون «فروتنی بسیار»

و «شکیبا و آرام» بود. آرامش و شکیبایی چه

معنایی دارند؟ این تعاریف به‌طور ضمنی مورد

پرسش واقع می‌شدند. چطور می‌توان خجالتی و در

عین حال شجاع بود؟

ظاهراً خودش هم به این تناقض واقف بود، زیرا

زندگی‌نامه‌اش را قدرت آرام نام گذاشت؛ عنوانی

که تشویق‌مان می‌کند تا نگرش‌هایمان را زیر

سؤال ببریم. چرا آرام نتواند قوی باشد؟! و آرام

بودن چه قابلیت‌های دیگری دارد که ما به آن باور

نداریم؟

زندگی‌های ما عمیقاً با شخصیت، جنسیت یا نژاد

شکل گرفته‌اند. و بنا بر نظر یک دانشمند،

یگانه‌ترین و مهم‌ترین بُعد شخصیت، یعنی «شمال و جنوب خلق و خو»، جایی است که ما را در طیف درون‌گرا-برون‌گرا قرار می‌دهد. و جایگاه ما در این زنجیره، بر نحوه انتخاب دوستان و شریک زندگی، گفت‌وگو، تجزیه و تحلیل تفاوت‌ها و ابراز عشق تأثیر می‌گذارد. این جایگاه بر مشاغلی که انتخاب می‌کنیم و موفقیت یا ناکامی ما در آن‌ها مؤثر است. همین جایگاه است که میزان تمایل ما را به ورزش، خیانت، فعالیت مداوم بدون استراحت، درس گرفتن از خطاهای مان، ریسک‌های مهم در بازار سهام، رهبر شایسته بودن و مطرح کردن پرسش «چه می‌شود اگر» رقم می‌زند. جایگاه ما در این طیف، بر خط سیرهای مغزی، انتقال‌دهنده‌های عصبی و زوایای دور سیستم‌های عصبی ما منعکس می‌شود. امروزه، درون‌گرایی و برون‌گرایی، جامع‌ترین موضوعات تحقیقاتی را در حوزه روان‌شناسی